

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی- موشن

۳۰ اکتوبر ۲۰۱۴

اگر گفتید جایزه دارید!!

باز هم به دوام نشر نوشته های خوب و ارزنده، هفته گذشته مطلبی زیر عنوان «پرتو نادری، از شاعری تا مدیحه سرایی برای سلیمان لایق» از قلم همکار جدید و واقع بین پورتال، آقای «ف. فرزام» صفحات پورتال را رنگین نمود. آقای «فرزام» ضمن آن مقاله بر عملکرد های ریاکارانه و مدیحه سرایی های یک تن از رسوا ترین پرچمی ها، به درستی انگشت گذاشته بودند، هرچند می خواستم فردای همان روز چیزی به مثابه ابراز امتنان خدمت آقای «فرزام» بنگارم، مگر پیری و هزار علت نگذاشت تا زودتر از این سپاس و ارادتم را بیان بدارم- این قسمت را من دزدکی نوشتم و شما هم آهسته بخوانید، زیرا ترس دارم به گوش خواهر «لالاگل» برسد و بدون کمترین ملاحظه ای، بیکارگی ها و تنبلی های جوانیم را به رخم بکشد.

به نظر من ابراز امتنان و سپاس خدمت آقای «فرزام» بابت افشاء گری شان، می باید با تعقیب و تکمیل هرچه بیشتر نوشته شان در باب جنایات و خیانت های خلقی - پرچمی ها توأم گردد وگرنه، نمی توان از همراهی با نویسنده سخنی به میان آورد.

تا جایی که حافظه و عملکرد شخصی خودم به مانند میلیونها انسان دیگر جامعه ما یاری می دهد، می توان نوشت: رژیم خلقی- پرچمی ها از همان آغاز به وجود آمدن، در کنار سایر تغییراتی که هم در عرصه حکومتداری و بر خورد با مردم و هم در زمینه معرفی ارزش های اجتماعی با مقلوب ساختن ارزش های مثبت گذشته و تعویض آنها با ارزش های برده ساز استعماری به وجود آوردند، در عرصه تبلیغات بنیان و اساس یک مکتب جدیدی را در افغانستان گذاشتند که محور های اصلی آن را دروغ گوئی، لافزنی، ریا کاری، اتهام زنی، وجیزه گوئی و چاپلوسی و ... بود. آنها بنا بر نیازی که از ضعف و بی پایگی حزبی و فردی ایشان بر می خاست، همیشه در تلاش بودند تا همه چیز را به صورت سر چپه و مقلوب آن تبلیغ بدارند، تا بدان وسیله به فریب یک عده نایل آیند.

مثلاً، وقتی در یک منطقه خیزشی علیه مظالم حزبی و دولتی رژیم صورت می گرفت و رژیم هم با قساوت ذاتی یک خود فروخته عقده مند آن را سرکوب می نمود، همان شب و یا فردای آن از طریق رادیو ها، تلویزیون و جراید شروع می کردند به این که «مردم فلان محل مارش عظیمی در حمایت از حزب و دولت .. انجام دادند». اگر در آغاز مردم از شنیدن چنین دروغهائی سرگیچه می گرفتند که چطور ممکن است چنان محلی وجود داشته باشد که راضی از رژیم و حامی آن باشند، به زودی مردم متوجه این سیاست دروغگوئی رژیم شده، دانستند که رژیم می خواهد با این پروپاگند ها به گفته مردم با کالا و لباس در چشم دیگران درآمده، سیاه را سفید و سفید را سیاه معرفی بدارند.

در اینجا من قصد آن را ندارم تا بر تمام دروغگوئی ها و ریاکاری های آن رژیم ریائی انگشت بگذارم و مکتبی را که از ۷ ثور ۵۷ بنیان گذاشته شده و شاگردان ممتازی از قماش «پرتو نادری» از خود بیرون داده که یک روز دستان خون آلود «عطا» والی بلخ را می بوسد و روز دیگر، نه کرسی فلک زیر پای «سلیمان لایق» می گذارد، به بحث بگیرم. آنچه را در این مختصر از مجموع مضامین و نصاب تدریسی آن مکتب می خواهم توجه دیگران را بدان جلب نمایم، همانا «لافزنی» و «بزرگنمائی» بیش از حدیست که نمی توان هیچ سابقه ای از آن در فرهنگ کشور ما یافت.

مثلاً: همه به یاد داریم که خلقی- پرچمی ها به محض دریافت قدرت از جانب بادر، در اولین گام از طریق اعطای القاب بلند بالا به همدیگر شان در صدد ارضای عقده حقارت همدیگر برآمدند، چنانچه انسان کودنی مانند «تره کی» را «نابغه شرق» لقب دادند- چه نیوغی؟؟- «حفیظ الله امین» را «سرقومندان اعلی انقلاب ثور» کودتای خونین و دستمزد را که ارباب جنایتکار شان در بدل خیانت های شان به کشور، برای شان داده بود «انقلاب برگشت ناپذیر ثور»، آدمهائی در قد و قامت ببرک، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق، باریق شفیع، کریم میثاق، سلطانعلی کشتمند و ده ها سگ و سگور دیگر شان را که همین اکنون و بعد از سپری شدن ۴ دهه از آن تاریخ قادر نیستند یک صفحه بدون غلطی املائی و انشائی بنگارند، را اندیشمند، شاعر، نویسنده، اقتصاد دان و چه و چه معرفی نمودند.

با تأسف طیف شاگردان این مکتب به مزدوران روس محدود نمانده، همان طور که در تعقیب جنایت و خیانت اخوان را به دنبال خود کشانید، در این لافزنی و بزرگنمائی نیز آنها را سایه خود گردانید. چنانچه نیروهای اخوانی نیز که از همان عقده حقارت سخت در رنج بودند، شروع کردند به دادن القاب علمی به همدیگر. گلبدین اخراجی از پوهنخی انجنیری کابل شد «انجنیر صاحب»، احمد شاه مسعود بگیل و نا لایق نخست شد «انجنیر» و بعد ها شد «چه گوارای افغانستان» تو گوئی زنده یاد «چه گوارا» بدون اعتقاد به علم انقلاب می توانست «چه» امروزی باشد، پوهنیار «برهان الدین ربانی» شد پروفیسر «ربانی»، سیاف عقب مانده ترین شاگرد «الازهر» شد «شیخ الحدیث»، «عطا»، «خلیلی» و به ده تن دیگر از آن جمع، همه شدند «استاد». در این ملک هم که کسی نمی تواند پیرسد، آقا این بچه مکتب گریز و آن ابجد خوان مدرسه نرفته، این لقب استادی را از کجا به دست آوردند؟؟ همان که گفته اند در شهر عجایب به هر چه کور است «عین الله» گویند و به هر چه لال «کلیم الله» و به هر چه کل است «زلف الله»، مصداق واقعی خود را در افغانستان، در کشور عزیز ما پیدا نمود.

و چون اینک از ۱۳ سال بدین سو، نوکران غرب بر خر مراد سوار اند و القاب دیروزی را خریداری باقی نمانده و دیگر انسانهای کم سواد از قماش سیستانی ها و پنجشیری ها حاضر نیستند تا با کاندید اکادمیسین و یا اکادمیسین رضایت بدهند و زمان «داکتر- ماکتر» و «پی. اچ. دی. - می. اچ. دی.» شده و خوشبختانه تعداد آنها فراوان، ماشین های لافزنی محصول جدیدی را به بازار مکر و فریب جامعه ما تحویل داده اند، «شخصیت علمی دوم جهان» آنهم در مدح یک انسان میهن فروشی مانند «غنی احمد زی».

برای آن که کسی نگوید که داد خالق چون خودش به جانی نرسیده، حالا بخیلی و چشم تنگی را آغاز نموده، علیه «شخصیت علمی دوم جهان» زهر پراگنی می نماید، من از همین جا، از همه می پرسم حال که غنی احمدزی دومین شخصیت است، لطف نموده، اولین آن را نیز معرفی بدارند، تا مطمئن بگردیم که حق تلفی صورت نگرفته است. آخر این به غیرت ما افغانها بر می خورد، در کشوری که در ده ها مورد از قبیل کشت مواد مخدر، قاچاق انسان، زن ستیزی، فساد اداری، مزدور منشی، رژیم در صدر لست دنیا قرار دارد، رئیس جمهور آن را فرد دوم بدانند، یا لطفاً فرد اول را معرفی بدارید و در غیر آن دم خر ما یک بلست داشته، اشرف غنی احمدزی را به دنبال نابغه شرق و در همان طریق فرد اول جهانی اعلام می داریم. فرد اول در چه؟ خود بهتر می دانید.